

*قبل أن تحكم على شخص ..

ضع نفسك مكانه وعش ظروفه ..

ثم .. قل ما تشاء ..

*الشخص المهم في حياتك..

ليس الشخص الذى تشعر بوجوده ..

ولكنه الشخص الذى تشعر بغيابه..

*الماء لم يغرق موسى الرضيع ع وهو فى قمة ضعفه،بينما

أغرق فرعون فى قمة جبروته،فمن كان مع الله فلن يضره

ضعفه ومن لم يكن مع الله فلن تنفعه قوته .

*عندما نكونُ سُعداءُ .. نتصرفُ كالأطفال فى مشاعرنا ..ربّما

لأنَّ السَّعادةَ ليست من صفاتِ الكبار ..

يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ
الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أُرْكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ
نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدْمًا قَاتَلَكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ
شَحْنَةً صَدْرِي غَيْظًا

(انصاریان) ای نامردان مردم نما دارندگان رویاهای کودکانه
وعقلهایی به اندازه عقل زنان حجله نشین ای کاش شما را
ندیده بودم ونمی شناختم به خدا قسم حاصل شناخت شما
پشیمانی وغم و غصه است خدا شما را بکشد که دلم را پراز
خون کردید وسینه ام را مالا مال خشم نمودید

(دشتی) ای مرد نمایان نامرد کودک صفتان بی خرد که عقل
های شما به نو عروسان پرده نشین شباهت دارد چقدر
دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم وهرگز نمی شناختم
شناسایی شما -سوگند به خدا- که جز پشیمانی حاصلی

نداشت واندوهی غم بار سرانجام آن شد خدا شما را بکشد

که دل من از دست شما پر خون و سینه ام از خشم شما

مالا مال است

(آوینی) ای نامردمان مردم نما ای آنانکه

همچون اطفال در عالم رویاهای خویش غرقه

اید و عقلتان همچون نوعروسان تازه به حجله

رفته است دوست داشتم که شما را هرگز نمی

دیدم و نمی شناختم که مرا از آن جز ندامت و

اندوه نصیبی نرسیده است خداوند مرگتان دهد

که قلبم را سخت چرکین کرده اید و سینه ام را

از غیظ آکنده اید

*كان في فمي خرس مسوس، و كان يحتال علي تعذبي
فيسكن متربصاً ساعات النهار و يستيقظ مضطرباً في هدوء
الليل عندما يكون اطباء الاسنان نائمين و الصيدلية مقفلة.
در دهان من دندان کرم خورده ای بود که حيله گرانه مرا
عذاب می داد. در روز به کمین می نشست و در آرامش
شب زمانیکه دندان پزشکان در خواب و داروخانه ها بسته
بودند، سراسیمه از خواب بر می خواست

* و في يوم و قد نفدي صبري، ذهبت الي احد الاطباء و
قلت له: الا فانزعه خرساً خبيثاً يحرمني لذة الرقاد و يحول
سكينة ليالي الي الانين و الضجيج.

یک روز که صبرم تمام شده بود نزد دندان پزشکی رفتم و به
او گفتم: این دندان لعنتی را که لذت خواب را از من ربوده

کرده و آرامش شب های مرا به ضجه و ناله تبدیل کرده
بکش.

*فهزّ الطیب راسه قائلاً: من الغباوة ان نستأصل الضرس اذا
كان بامكاننا تطيبه.

ثم اخذ يحفر جوانب الضرس و ينظف زواياه و يتفنن بتطهيره
من العلة.

پزشک سرش را تکان داد و گفت: وقتی می توانیم آن را
درمان کنیم کشیدن آن کاردرستی نیست. سپس مته دندان
پزشکی را برداشت و پوسیدگی دندان را برطرف کرد

* و لما وثق بانه صار خالياً من السوس، حشا ثقبه بالذهب
الخالص. ثم قال مفاخراً: لقد اصبح ضرسك العليل اشد و
اصلب من اضراسك الصحيحة. فصدقت كلامه و ملأت حفنته
بالدنانير و ذهبت فرحاً.

. وقتی که اطمینان پیدا کرد که پوسیدگی های
دندان از بین رفته حفره های آن را با طلای
خالص پر کرد. بعد با افتخار گفت: حالا دندان
پوسیده تو از دندان های سالم و محکم تو
بهتر شده است. سخن او را تصدیق کرده و مشت
او را از سکه های طلا پر کرده ام.